

رعناشیان دزفول در دوره صفویان

(۹۱۴-۹۴۹ هـ.ق)

حسن جمشیدزاده^۱

مسعود ولی عرب^۲

چکیده

با ازمیان رفتن حکومت تیموریان و آق قویونلوها، در ایران یک خلاء قدرتی بوجود آمد به طوری که در سرتاسر کشور، انواع و اقسام خاندان‌های محلی درصدد توسعه و بسط قدرت خود بر آمدند یکی از این خاندان‌های محلی در دزفول، خاندانی به نام خاندان رعناشی، به سرکردگی، ملا قوام الدین رعناشی، با برقراری رابطه نزدیک با مشعشعیان توانست، به عنوان معلم اولاد سید محسن مشعشعی و به نیابت از آنان، در دزفول حکومت کنند. از طرف دیگر این زمان مصادف با آغاز قدرت گیری صفویان، است که آن‌ها درصدد سرکوبی و به اطاعت در آوردن دیگر حکمرانان محلی در سراسر کشور بودند، به همین دلیل فرصت سروسامان دادن به این نقطه از کشور تا سال ۹۱۴ هـ. ق به تأخیر افتاد. در این سال، دربار صفوی با برنامه ریزی دقیق به مشعشعیان حمله و پس از نابودی آنان، به دزفول آمدند، ملا قوام الدین رعناشی با پسرانش، تسلیم شاه اسماعیل شدند، با تسلیم شدن آنان، شاه اسماعیل، علاوه بر حکومت دزفول، حکومت شوشتر را نیز به آنان داد. در این پژوهش، با روش توصیفی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای به مسائل تاریخی پیرامون خاندان رعناشی پرداخته‌ایم و تحولات سیاسی^۰ اجتماعی دزفول در دوره حاکمیت این خاندان را بررسی نموده‌ایم.

واژه‌های کلیدی: خاندان رعناشی، ملا قوام الدین رعناشی، دزفول، مشعشعیان، صفویان

۱. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهیدچمران اهواز

۲. کارشناسی ارشد تاریخ ایران اسلامی دانشگاه شهیدچمران اهواز M.valiarab@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۱/۲۳ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۱/۱۵



مقدمه

ایران جزء معدود کشورهای است که بر تنوع جغرافیایی که شامل مناطق کویری، مناطق جلگه‌ای حاصلخیز، رودخانه‌ها و دریا‌هایی چون مازندران، کارون، دز و خلیج فارس، جنگل‌های سر به فلک کشیده شمال، کوه‌های بلندی چون البرز، زاگرس و... دارد، همین تنوع جغرافیایی به نوبه خود باعث تنوع آب و هوایی گردیده است، حتی این تنوع نیز در عرصه‌ی تاریخی قابل مشاهده است چنانچه بواسطه حملات گسترده ملت‌های مختلفی از روم، عرب، ترک، مغول و... به ویژه در دوره اسلامی، سبب بوجود آمدن انواع حکومت‌های مستقل و نیمه مستقل شده است این حکومت‌ها، پیکره‌ای واحدی به نام تاریخ ایران، را بوجود آورده‌اند، یکی از این حکومت‌های محلی، حکومتی به نام خاندان رعناشی (۹۱۴-۹۴۹هـ. ق) در دزفول است که در کشاکش قدرت بعد از فروپاشی حکومت تیموری و آق قویونلوها، توانستند در ابتدا، به نیابت از مشعشعیان و پس از حمله شاه اسماعیل به خوزستان، و آمدن به دزفول علاوه بر تثبیت حکومت خود در دزفول، حکومت شوشتر را نیز به دست آوردند.

نگاهی به پیشینه شهر دزفول

پایه گذاری شهر دزفول به دوره ساسانیان و حکومت شاپور دوم ساسانی بر می‌گردد که وی با استفاده از اسیران رومی، پلی بر روی، رودخانه دزفول ساخت و برای نگهبانی و نگهداری از این پل، قلعه‌ای در کنار آن پل به نام اندمشک ساخت. (ناشناس، بی تا: ۶۸) در منابع از پل و شهر دزفول به نام‌های مختلفی یاد شده است چنانکه، ابن رسته در قرن سوم پل دزفول را پل زاب نامیده است. (ابن رسته، ۱۳۶۵: ۱۰۳ و ۱۲۲) اصطخری نیز در نیمه اول قرن چهارم از آن پل به نام پل اندامش نام برده است چنانکه می‌گوید: از لور تا اندامش دو فرسنگ و از پول اندامش تا

جندی‌شاپور دو فرسنگ (اصطخری، بی تا: ۱۶۳) پس همانطور که ملاحظه شد تقریباً از قرن چهارم ه. ق است که از اندامش (چون در آن دوره دزفول را بدین نام می‌خوانده‌اند، به گفته اصطخری) در منابع نام برده شده است، مقدسی در اواخر همان قرن از دژ روناش نام برده و آنرا از توابع جندی‌شاپور دانسته و گفته است که: از شهرهایش (جندی شاپور) دژ روناش، بایوه، قاضین، لور. (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۰۶) به همین دلیل می‌توان گفت با آسیب دیدن و رو به ویرانی رفتن جندی‌شاپور به دست کردان (بختیاری‌ها و لرها) کم کم مردم آنجا در مرحله اول به اندامشو پس از آن به دژ روناش که امنیت بیشتری داشته است مهاجرت کرده‌اند و باعث توسعه و آبادی آنجا شده‌اند. در کتاب هایی که در سال‌ها یا قرن‌های بعد نوشته شده بود کم و بیش دزفول را به یکی از این دو، سه نام، از جمله، اندامش (حموی، ۱۳۸۰: ۳۳۲)، «د سبول» (د سفول) (ابن بطوطه، ۱۳۶۱: ۲۰۱-۲۰۲) اندیم شک (مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۱۱)، دزپول (صورالاقليم، ۱۳۵۳: ۶۱)، رعناش یا روناش (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۰۶) نامیده‌اند. بنابراین هر زمانی که، در منابع نام اندامش به کار رفته، منظور پرتگاه‌های شرقی مُشرف به رودخانه دز، است که در حال حاضر این نقطه را «محلّه قلعه» می‌نامند، و هر زمانی که در منابع، نام رعناش به کار رفته، منظور پرتگاه‌های غربی مُشرف به رودخانه دز است که در حال حاضر به رعنا و یا رعناش نیز معروف است. نام دزفول نیز تداعی کننده دژ+پل، است که به صورت دزفول در آمده است. پس همانطور که از منابع بر می‌آید پل دزفول یکی از عوامل تأثیر گذار در پایه گذاری شهر دزفول بوده است به طوری که خواجه رشیدالدین نیز به آن توجه نموده و مبلغی از مالیات دزفول را برای تعمیر پل دزفول تخصیص داده است تا این پل نابود نشود. (فضل الله همدانی، ۱۳۵۸: ۱۶۱) پس از آن در منابع نامی از دزفول نیست تا دوره آل مظفر، که مولف صور الاقالم (نویسنده این کتاب را در سال ۷۴۸



هـ. ق نوشته است) را به امیرمبارزالدین محمد تقدیم کرده است، وی در این کتاب از شهر دزفول و پل آن بدینگونه یاد می‌کند: «در غرب شوشتر موضعی هست که دزپول می‌خوانند و دهی بزرگ است و قنطره ای ساخته‌اند که سیصد و پنجاه گز است و قنطره های بزرگ در دنیا بسیار است. اما می‌گویند سرب گذاخته‌اند و سنگ در آن میان نهاده‌اند و ستون‌های قنطره برآورده‌اند». (صورت‌الاقليم، ۱۳۵۳: ۶۱) در مورد این مطلب مورخ، باید به چند نکته اشاره کرد: ۱. این مورخ به جای آنکه در مورد شهر دزفول توضیحی کافی بدهد. بیشتر در مورد ابعاد و ویژگی‌های پل دزفول صحبت کرده است، که نشان از اهمیت پل دزفول دارد و این امر بر تداوم و کارکرد موصلات و تدافعی دزفول و تأکید دوباره‌ای است بر کارکرد ارتباطی شهر دزفول، و یکی از عناصر تداوم شهر دزفول به شمار می‌رفت. ۲. آن مورخ گفته دزفول دهی بزرگ است، این گفته مورخ، نشان از این دارد که شهر دزفول از مقام شهر، قلعه و شارستان به مقام یک روستای یا ده بزرگ سقوط کرده بود، به همین دلیل مورخ از شهر دزفول کمتر صحبت کرده است. پس از آن در منابع نامی از دزفول نیست. تیمور پس از تصرف ولایت لر کوچک به شهر دزپل رفت. (میر خواند، ۱۳۷۵: ۷۶۵ و ۱۰۶۳)

وجه تسمیه خاندان رعناشی

خاندانی که در اوایل حکومت صفویان در دزفول، به فرمانروایی رسیدند به نام خاندان رعناشی معروف بودند در حال حاضر، پرتگاه‌های غربی مشرف به رودخانه دز، به رعنا یا رعناش در دزفول معروف هستند. به همین دلیل می‌توان گفت رعناشیان که در زمان صفویان بر دزفول حکومت کرده‌اند، در این نقطه از شهر دزفول بوده‌اند و نامشان را از آن منطقه جغرافیایی گرفته‌اند. چنانکه منابع آن دوره نیز، این مطلب را تأیید می‌کنند. قاضی احمد غفاری گفته است: رعناش قریه ای

است از دزفول (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۹۴) و وسید عبدالله جزایری نیز تقریباً همین مطلب را بیان کرده است و گفته است که: همین دزفول است که در بعضی تواریخ رعناش گفته‌اند. (جزایری شوشتری، ۱۳۸۸: ۹۶) و چنانچه پیش از این گفته شد حتی مقدسی در اواخر قرن چهارم نیز از دژ روناش نام برده و آنرا از توابع جندیشاپور دانسته است (امام، ۱۳۷۹: ۱۰۲)، بنابراین می‌توان گفت دزفول همان رعناش بوده است.

قدرت یافتنِ خاندان رعناشی در روزگار مولانا قوام الدین رعناشی

بزرگ این خاندان مولانا قوام الدین (رعناشی) نام داشته است وی معلم اولاد سید محسن (مُشعشعی) بوده است. (غفاری قزوینی، ۱۳۴۳: ۹۴) با توجه به عنوان مولانا که در ابتدای نام قوام الدین رعناشی آمده بود، لازم است. در مورد کلمه مولانا، توضیحی ارائه شود، در آن زمان، فقهارا در ایران و آن پیرامون‌ها مولانا می‌گفته‌اند (کسروی، ۱۳۸۴: ۴۲) و اصولاً معنای یک فرد روحانی را می‌دهد و همین کلمه است که در حال حاضر تبدیل به ملاً شده است پس با توجه به عنوانی که این فرد از خاندان رعناشی داشت، یعنی مولانا، می‌توان، به جایگاه این خاندان در شهر دزفول پی برد. یعنی این شخص یا خاندان از جایگاه و نفوذ اجتماعی بالایی، به خصوص از لحاظ مذهبی در شهر دزفول برخوردار بوده‌اند. به همین خاطر است که در هر منبعی که از این شخص نام برده‌اند عنوان مولانا را پیش از نامش بیان کرده‌اند. در منابع آن دوره مشخص نیست که خاندان رعناشی از چه زمانی در دزفول حکومت داشته‌اند. (کسروی، ۱۳۸۴: ۵۲) چنانکه احمد کسروی نیز همین مطلب را بیان کرده است. به نظر می‌رسد این خاندان از زمانی که مولانا قوام الدین رعناشی به عنوان معلم اولاد سید محسن مُشعشعی (۸۷۰-۹۰۵ هـ. ق) انتخاب شد از طرف مُشعشعیان و به نیابت از آن‌ها در دزفول به حکومت رسیده است.



شاه اسماعیل اول صفوی و تأثیر هجوم او به خوزستان (۹۱۴ هـ. ق)

شاه اسماعیل پس از مطیع ساختن ایران و فتح دیار بکر و برانداختن بازماندگان آق قویونلوها، عازم بغداد شد، او بعد از فتح بغداد، در سال ۹۱۴ هـ. ق برای اینکه به اوضاع خوزستان سرو سامانی بدهد، به خوزستان حمله کرد. در این زمان خوزستان، در دست خاندان مشعشعی به رهبری سید ایوب و سید علی، اولاد محسن (مشعشعی) بوده است. (روملو، ۱۳۵۷: ۱۳۸؛ قباد حسینی، ۱۳۷۹: ۳۵-۳۷) قاضی احمد غفاری علاوه بر اینکه مورخ درباری بود، تعصب مذهبی نیز داشته، به همین خاطر در ابتدا، حمله شاه اسماعیل به خوزستان را، رنگ و صبغه مذهبی داده، یعنی آن جنگ را با دلیل مذهبی توجیه کرده، بدین معنی که گفته، مشعشعیان دین و آئین درستی نداشتند به همین دلیل، شاه اسماعیل (هر چند بار به اسناد معتبر تاریخی جنایت‌هایی که شاه اسماعیل با نام دین و مذهب انجام داد دست کمی از کارهای مشعشعیان نداشته است (غفاری قزوینی، ۱۳۵۳: ۹۴) به خوزستان لشکر کشید. نکته جالبی که از گفته‌های قاضی احمد غفاری و سید عبدالله جزایری بر می‌آید این است که هر دو گفته‌اند زمانی که شاه اسماعیل به خوزستان حمله کرد مشعشعیان (سید ایوب و سید علی) به خدمت شاه در آمدند؛ یعنی اینکه از او اطاعت کردند. (جزایری، ۱۳۸۸: ۱۱۲) پس به چه دلیلی، شاه اسماعیل، تصمیم به نابودی یا قتل آن‌ها گرفت؟ پس با توجه به گفته‌های سید عبدالله جزایری، می‌توان گفت که، با حمله شاه اسماعیل به خوزستان، مشعشعیان در ابتدا به شاه اسماعیل می‌پیوندند؛ ولی علت مقتول شدن آن‌ها به دست شاه اسماعیل، تحریک میر حاجی محمد و شیخ محمد رعناشی بوده است. این گفته سید عبدالله جزایری نمی‌تواند در دست باشد چرا که، شاه اسماعیل پس از حمله به مشعشعیان و قتل عام سران آن‌ها به دزفول آمد. البته این گفته سید عبدالله جزایری، از آنجا نشأت گرفته، که رعناشیان،



پس از سرکوبی شدید مشعشعیان بدست شاه اسماعیل، رشد بی سابقه ای کرده‌اند. ولی بنا به نظر نگارنده دلایل حمله شاه اسماعیل به مشعشعیان، دلیلی ورای این دلایل باشد که ابراز شد و دلایل آن می‌تواند این باشد که شاه اسماعیل در مرتبه اول با برنامه ریزی دقیق و حساب شده به جنگ آن‌ها رفته و می‌خواست به حکومت شصت و نه ساله (۸۴۵ تا ۹۱۴ هـ.ق) مشعشعیان در خوزستان پایان دهد و حکومت آنجا را به کسانی بدهد که از او اطاعت کنند. دومین دلیل که از دلیل اول بسیار مهم‌تر است این است که شاه اسماعیل از مشعشعیان ترس داشته چون آن‌ها نیز مانند خودش جزء غلات شیعه بودند و تحمل انسان‌خدایی دیگری مثل خودش را نداشته است. (پارسا دوست، ۱۳۷۷: ۵۲۰) و احکام شریعت در میان آن طایفه مفقود گشته از بادیه ظلالت و گمراهی قدم فراتر نهاده در آن حین بالوهیت فیاض معترف بودند. (ترکمان، ۱۳۸۲: ۳۵) این امر در واقع نشان از ترس دربار صفوی و شخص شاه اسماعیل، از جایگاه و جذبه روحانی یا کاریزماتیک این خاندان دارد پس به همین دلیل، با تسلیم شدن، سید فیاض، سلطان علی و برادرش سید ایوب و سایر سادات مشعشع بود. (مزاوی، ۱۳۶۳: ۱۴۸)

سیاست صفویان نسبت به حاکمیت رعناشیان دزفول (۹۱۴-۹۴۹ هـ.ق)

شاه اسماعیل در ادامه سفر جنگی‌اش، به دزفول رفت، و بنا به گفته‌های عبدی بیگ شیرازی (حاکم آنجا ملأ قوام الدین نامی، از خاندان رعناشی همراه پسران خود بهاو پیوستند. شاه اسماعیل نیز حکومت آنجا را به آن خاندان داده و پسران مولانا قوام الدین (رعناشی) ترقی کردند (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۲) بدین معنی که شیخ محمد (۹۱۴-۹۱۴ هـ.ق) به امارات دزفول و حاجی محمد (۹۱۴-۹۲۰ هـ.ق) ۲ به حکومت شو شتر رسیدند. (غفاری قزوینی، ۱۳۵۳: ۹۴) تسلیم شدن ملأ قوام الدین رعناشی و پسرانش به شاه اسماعیل، نشان از یک اقدام سیاسی و واقع بینی



ملاً قوام الدین دارد که وی آن شرایط را درک کرده است، و می‌دانسته مقاومت، هیچ فایده‌ای ندارد. پس بدون جنگ و درگیری خود و خانواده‌اش، تسلیم شاه غازی شدند، تا علاوه بر اینکه باعث قتل خود و فرزندانش نشود. به طوری که با اطاعت از شاه اسماعیل و جلب نظر او توانست، علاوه بر حفظ قدرت رعناشیان، در دزفول، حوزه حکمرانشان را تا شوشتر نیز گسترش دادند. و از این خلاء قدرت پیش آمده، نهایت استفاده را بردند، ولی از این نکته نیز نباید غافل شد که دربار صفویه با برنامه ریزی و سیاست دقیق، به دزفول آمده بودند یعنی زمانی که به دزفول رسیدند و با تسلیم شدن ملاً قوام الدین و پسرانش مواجه شدند به جای اینکه آن‌ها را به قتل برسانند، از آن‌ها به عنوان اهرم فشاری در برابر مشعشعیان استفاده کردند چون می‌دانستند این خاندان آن جذبه روحانی مشعشعیان را ندارند. درست است که شاه اسماعیل، ملاً قوام الدین رعناشی را به خاطر رابطه با مشعشعیان به قتل نمی‌رساند؛ ولی به او هم اعتماد نمی‌کند و حکومت دزفول و شوشتر را بین پسرانش تقسیم کرد. کسروی به نکته دیگری اشاره کرده و گفته: شاه اسماعیل زور و نیرویش آن بوده که گرد سر خود داشته و پس از آنکه خوزستان را گشود. سپاهی برای گذراندن در آنجا نداشت به همین دلیل بر رعناشیان اعتماد کرده، شوشتر و دزفول را به آنان سپرده و برای هوپزه نیز حاکمی تعیین کرد. و از اینجاست که پس از رفتن شاه اسماعیل از خوزستان سید فلاح به آنجا بازگشته و به آسانی به حویزه دست یافت. (کسروی، ۱۳۸۴: ۵۳) ولی سید فلاح (۹۱۴-۹۲۰ هـ.ق) چون از قدرت شاه اسماعیل بیمناک بود، پیشکش‌های برای شاه اسماعیل فرستاد و تقاضا کرد حکومت بخش غربی خوزستان را به او واگذارد، شاه اسماعیل نیز با درخواست او موافقت کرد. (پارسا دوست، ۱۳۷۶: ۵۲۱) این کار شاه اسماعیل نشان از داشتن هدف، برنامه مشخص و معین و حتی توانایی سیاسی او در جهت

تضعیف حاکمیت محلی مشعشعیان در خوزستان بود، که وی عملاً حاکمیت محلی خوزستان را از دست مشعشعیان در آورده، و بین رعناشیان و مشعشعیان تقسیم کرد و به این طریق، نیمی از خوزستان در دست رعناشیان و نیمی در دست مشعشعیان افتاد. وحتى شاه اسماعیل باچنین اقدامی، در آینده بهتر می توانست حاکمیت محلی در خوزستان را کنترل کند. چون وی توانسته بود رابطه خانوادگی این دوخاندان را از بین برده، و تبدیل به دشمنی کند چنانکه بعد از این خواهیم دید، حتی آنها را رو در روی هم قرار می دهد.

حاجی محمد (۹۱۴-۹۲۰ هـ.ق) به حکومت شوشتر رسیده بود ولی حکومت او در شوشتر چندان ادامه پیدا نکرد، چون عبدی بیگ شیرازی می نویسد: خلیل الله بن شیخ محمد بعد از قتل عم حکومت یافته، میانه او و سید بدرالدین مکرراً منازعات شد. (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۳) یعنی حاجی محمد برد ست برادرزاده اش خلیل الله (پسر شیخ محمد) کشته شد، این گفته (عبدی بیگ شیرازی) نامشخص است. شاید منظور این باشد که خلیل الله (۹۱۴-۹۳۷ هـ.ق) پس از مرگ پدرش شیخ محمد (به احتمال زیاد در سال ۹۱۴ هـ.ق) به جای او به حکومت دزفول رسید، سپس عموی خود را کشته، حکومت شوشتر را نیز بدست گرفت و به عبارتی وی هم جانشین پدر در دزفول و هم حکومت شوشتر را بدست آورد. شاید به دلیل، کشته شدن حاجی محمد در سال ۹۲۰ هـ.ق بدست برادر زاده اش خلیل الله، و گسترش قدرتش تا شوشتر که همزمان مصادف با به قدرت رسیدن سید بدران پسر سید فلاح (سال مرگ ۹۲۰ هـ.ق) به حکومت مشعشعیان از طرف دربار صفوی است، که سید بدران (۹۲۰-۹۴۶ هـ.ق) از آن کار خلیل الله رعناشی (یعنی کشتن عموی خود و گسترش قلمروش تا شوشتر) به وحشت افتاده، و در صد جنگ با او برآمد. و بنا به گفته عبدی بیگ شیرازی: میانه او و سید بدرالدین مکرراً منازعات



شد. (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۲) به عبارت دیگر در این زمان اختلاف و جنگ بین این دو خاندان بالا گرفت، و سرزمین‌های خوزستان میدان جنگ میان دو خاندان، رعناشی (خلیل الله رعناشی) و مشعشعیان (سید بدران مشعشعی) (۹۲۰-۹۴۶ هـ.ق) بود (غفاری قزوینی، ۱۳۵۳: ۹۴؛ پارسا دوست، ۱۳۷۶: ۵۲۱) به طوری که در خوزستان فقط نامی از او بر جای مانده بود و فقط سالانه، اندکی مالیات به عنوان خراج نزد او می‌فرستادند. (کسروی، ۱۳۸۴: ۵۳) یعنی زمانی که سید بدران و اطرافیانش شنیدند شاه اسماعیل فوت کرده است آن‌ها نیز دست از محاصره دزفول برداشتند. بدین ترتیب بعد از مرگ شاه اسماعیل (در ۱۹ رجب سال ۹۳۰ هـ.ق)، خلیل الله رعناشی که شاید بتوان گفت، پس از ملأ قوام الدین رعناشی مقتدرترین فرد این خاندان بوده است، توانسته علاوه بر جنگ و درگیری با مشعشعیان با حکومت صفوی نیز در افتاده و به دربار صفویه خراج نمی‌فرستد و حتی خود را برای جنگ با افرادی که از طرف شاه اسماعیل مأمور سرکوبی او بودند، آماده کرد و پس از مدتی مقاومت در برابر نیروهای رسالی از طرف شاه اسماعیل، به واسطه شانس بلندش، در زمان محاصره دزفول، شاه اسماعیل وفات می‌کند، و او، با خیالی آسوده حکومتش را در دزفول و شوشتر ادامه می‌دهد، ولی از سال ۹۳۲ هـ.ق حکومتش به دزفول محدود می‌شود و به نظر می‌رسد دربار صفوی در این زمان به خاطر وجود اختلافات و درگیری‌ها درونی پس از مرگ شاه اسماعیل و روی کار آمدن شاه تهماسب تنها کاری که می‌توانسته در قبال رعناشیان انجام دهد این بوده، که حکومت خاندان رعناشی (خلیل الله) را به دزفول محدود کند و دوباره حاکمی برای شوشتر منصوب می‌کنند. چون تذکره شوشتر از سال ۹۳۲ هـ.ق و پس از آن حکمرانان شوشتر را که از جانب صفویان به حکمرانی شوشتر فرستاده شده بودند را نام برده است. (جزایری، ۱۳۸۸: ۱۱۱-۱۱۲؛ کسروی، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۴) بدین ترتیب

خلیل الله رعناشی، پس از چند سال حکومت مستقل در دزفول، سرانجام در سال ۹۳۷ هـ ق وفات کرد و پس از مرگش، پسرش علاء الدوله بن خلیل الله به حکومت دزفول رسید (عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۳) ولی گویا جز دزفول را در دست نداشتند. در نتیجه، پس از درگیری خاندان رعناشی (خلیل الله رعناشی) با حکومت صفوی به دلیل عدم پرداخت خراج، کم کم این خاندان، نفوذ و اعتبار خود را در منطقه از دست می‌دهند، و رو در روی دربار صفوی قرار می‌گیرند، صفویان نیز چنانکه پیش از این گفته شد از سال ۹۳۲ هـ ق به بعد، حکمرانانی برای شوشتر فرستادند. (جزایری، ۱۳۸۸: ۱۱۱-۱۱۲؛ کسروی، ۱۳۸۴: ۵۳-۵۴) یعنی حوزه حکمرانی این خاندان به دزفول محدود شده بود. بدین ترتیب می‌توان گفت که علاء الدوله (۹۳۷-۹۴۹ هـ ق) از سال ۹۳۷ هـ ق که به حکومت رسید تا سال ۹۴۹ هـ ق که شاه طهماسب به دزفول حمله کرد تقریباً دوازده سال در دزفول استقلال داشته و اگر ما از زمان مرگ شاه اسماعیل (مرگ ۹۳۰ هـ ق) حکمرانی این خاندان را حساب کنیم، در مجموع این خاندان به مدت نوزده سال (۹۳۰ هـ ق تا ۹۴۹ هـ ق) توانسته‌اند در دزفول استقلال داشته باشند. دلایلی که این خاندان به واسطه آن، توانسته‌اند در این مدت به صورت مستقل در دزفول حکمرانی کنند این بوده است، که شاه طهماسب، پس از آنکه در سال ۹۳۰ هـ ق به حکومت رسید تا مدتی گرفتار اختلاف امراء و جنگ‌های عثمانیان و ازبکان بود و فرصت آنرا نداشت که به امور خوزستان بپردازد. (کسروی، ۱۳۸۴: ۵۴) به همین دلیل علاء الدوله (۹۳۷-۹۴۹ هـ ق) آسوده به حکمرانی خود در آن منطقه پرداخته است. پس از آنکه، شاه طهماسب از آن گرفتاری‌ها رهایی پیدا کرد. با لشکری فراوان به طرف خوزستان رفت. حسن بیک روملو که بنا به گفته خودش در این لشکر کشتی همراه شاه بوده و آن وقایع را از نزدیک دیده است، گزارش مستندی از این رویداد در احسن التواریخ



ارائه داده است که در سال ۹۴۹ هـ.ق شاه طهماسب پس آنکه سپاهی فراهم کرد به طرف خوزستان حرکت کرده و علت عزیمت به خوزستان آن بود که علاءالدوله (رعناشی) والی دزفول از فرمان شاه طهماسب اطاعت نکرد. شاه طهماسب پس از آنکه به حدود خرم آباد رسید. حاکم لر کوچک (لرستان) «جهانگیر» نزد او آمد و همراه با شاه طهماسب به طرف دزفول حرکت نمودند. علاءالدوله رعناشی از ترس به بغداد گریخت و رعایای (مردم) دزفول به استقبال شاه طهماسب آمده، کلیدهای قلعه (دزفول) را به شاه دادند. (روملو، ۱۳۵۷: ۳۸۸-۳۸۹) و در ادامه بوداق منشی قزوینی می‌نویسد: دزفول داخل ممالک محروسه گشت. (منشی قزوینی، ۱۳۷۹: ۱۹۲) و شاه طهماسب حکومت دزفول را به حیدر قلی یا ابوالفتح سلطان افشار داد. (روملو، ۱۳۵۷: ۳۸۹) ولی این رویداد را مؤلف تاریخ جهان آرا با اندکی تفاوت بیان کرده است که به عرض نواب کامیاب شاهی (شاه طهماسب) رسید (خبر داده شد) که وی (علاءالدوله رعناشی ۹۳۷-۹۴۹ هـ.ق) با اعدای دین و دولت (عثمانیان) زبان یکی دارد. (به همین دلیل در سال ۹۴۹ هـ.ق به دزفول حمله نمودند. ولی قبل از آن، علاءالدوله رعناشی از حمله شاه طهماسب به دزفول باخبر شده و به طرف بغداد فرار کرد. (منشی قزوینی، ۱۳۷۹: ۱۹۲؛ عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۳) بنابراین می‌توان گفت شاه طهماسب به چند دلیل به دزفول، لشکر کشی کرد، اول اینکه خلیل الله پدر علاءالدوله از زمان شاه اسماعیل بنا را بر ناسازگاری گذاشته و به دربار صفویه خراج پرداخت نکرده بود، علاءالدوله رعناشی نیز همانند پدرش همین رویه (عدم پرداخت خراج و اطاعت نکردن از شاه صفوی) را در پیش گرفته بود. دوم، علاءالدوله رعناشی با دولت عثمانی که دشمن دولت صفوی بود مذاکره کرده بود. قاضی احمد غفاری به نکته دیگری که کامل کننده مبحث است اشاره کرد و می‌نویسد: آن قوم (خاندان رعناشی) به او (علاءالدوله رعناشی) ختم شدند.

(عبدی بیگ شیرازی، ۱۳۶۹: ۱۴۴) پس بدین ترتیب با فرار کردن علاء الدوله (رعناشی) به بغداد، حاکمیت خاندان رعناشی در سال ۹۴۹ هـ.ق در دزفول به پایان رسید.

نتیجه گیری

دربار صفوی و شخص شاه اسماعیل از اوایل حکومتش با داشتن برنامه ریزی منسجم و دقیق البته با توجه به اوضاع منطقه‌ای و خطرناک بودن هر کدام از مخالفان یا خاندان‌های محلی در وقت معین به سراغ تک تک آن‌ها رفته و با توجه به اینکه، هر کدام از مخالفانش در مواجهه با صفویان چه تصمیمی بگیرند رفتار می‌کردند حتی در مقابله با برخی از خاندان‌ها محلی با برنامه‌ای دقیق تر و استفاده حداکثری از آن‌ها به سراغشان می‌رفتند چنانچه نمونه بارز آن برخورد با مشعشعیان بود چون پس از به قتل رساندن سید فیاض و بزرگان مشعشی، دوباره حکومت نواحی غربی خوزستان را به سید فلّاح مشعشی می‌دهد چون دربار صفوی به نیروی مشعشعیان (اعتقادی) در برابر عثمانی‌ها نیاز داشت. از طرف دیگر، تسلیم شدن ملأ قوام الدین رعناشی و پسرانش به شاه اسماعیل، نشان از یک اقدام سیاسی و واقع بینی ملأ قوام الدین داشت چون به جای جنگ و درگیری، تسلیم شاه اسماعیل شدند، تا علاوه بر حفظ جان و مال، حوزه حکمرانی خود را تا شوشتر نیز گسترش دادند. پس شاه اسماعیل با تضعیف حاکمیت محلی مشعشعیان در خوزستان توانست عملاً حاکمیت محلی خوزستان را از دست مشعشعیان در آورده، و بین رعناشیان و مشعشعیان تقسیم کرد و به این طریق، نیمی از خوزستان در دست رعناشیان و نیمی در دست مشعشعیان افتاد. ولی پس از مدتی خلیل الله رعناشی (۹۲۰-۹۳۷ هـ.ق) پسر شیخ محمد، به جای درک شرایط سیاسی خوزستان و نزدیکی به دربار، و گسترش قدرتش از آن طریق، با قتل عمویش (حاجی محمد)





اقدام به گسترش حوزه حکمرانیش تا شوشتر کرد و با این اقدام مقدمات تضعیف قدرت خاندان رعناشی را فراهم آورد چون رعناشیان را، درگیر جنگ بیهوده با سید بدران مشعشعی (۹۲۰-۹۴۶ هـ.ق) کرد. و درضمن با عدم پرداخت به دربار صفوی اوضاع این خاندان را بدتر از پیش کرد و عملاً رعناشیان را رو در روی دربار صفوی قرار داد، چنانکه دربار صفوی، از این زمان به بعد در صد از میان برداشتن این خاندان افتاد و عده ای از نیروی‌های وفادارش را، مأمور سرکوبی رعناشیان کرد. البته این اقدام با مرگ شاه اسماعیل (۹۳۰ هـ.ق) نیمه تمام باقی ماند. ولی دربار صفوی در سال ۹۳۲ هـ.ق حوزه حکمرانی رعناشیان را با فرستادن حکمرانانی برای شوشتر محدود به دزفول کردند، تا شرایط مناسب برای سرکوبی رعناشیان فراهم آید. با مرگ خلیل الله رعناشی در سال ۹۳۷ هـ.ق، پسرش علاء الدوله به حکومت دزفول رسید. وی علاوه بر اینکه، رویه پدر (عدم اطاعت از دربار صفوی) را در پیش گرفت، با عثمانی‌ها نیز رابطه برقرار کرد، به همین دلیل شاه طهما سب، به دزفول حمله کرد، و علاء الدوله رعناشی (۹۳۷-۹۴۹ ه.ق) از ترس به طرف بغداد گریخت. با این اقدام، حاکمیت خاندان رعناشی در سال ۹۴۹ هـ.ق در دزفول به پایان رسید. پس به نظر می‌رسد اگر خاندان رعناشی با دربار صفوی رابطه بهتری برقرار کرده بودند حکومتشان پایداری بیشتری داشت چون آن‌ها همانند مشعشعیان جذب روحانی (کاریماتیک) نداشتند یعنی با صفویان از این جهت در تضاد نبودند. ولی به دلیل عدم درک شرایط پیش آمده، رو در روی صفویان قرار گرفته و سرانجام به دلیل ارتباط با عثمانی، آخرین ضربه را به ریشه خود زدند، که منجر به از میان رفتن، حاکمیت آن‌ها در دزفول شد.

امام، سیدمحمد علی (۱۳۷۹). تاریخ خوزستان، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵). الاعلاق النفیسه، ترجمه حسین قره قانلو، تهران: امیرکبیر.

اصطخری، ابواسحق ابراهیم (بی تا). مسالک و الممالک، بکوشش ایرج افشار، بی جا.

ابن بطوطه (۱۳۶۱). رحله ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، تهران: علمی و فرهنگی.

جزایری شوشتری، سید عبدالله (۱۳۸۸). تذکره شوشتر، مقدمه و تصحیح و تعلیقات مهدی کدخدای طراح، اهواز: تراوا.

ترکمان، اسکندر بیک (۱۳۸۲). تاریخ عالم آرای عباسی، مقدمه ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

پارسا دوست، منوچهر (۱۳۷۷). شاه تهماسب اول، تهران: سهامی انتشار.

پیرنیا، حسن و عباس اقبال آشتیانی (۱۳۸۰). تاریخ ایران از آغاز تا انقراض قاجار، تهران: خیام.

دمشقی، شمس الدین محمد بن ابی طالب (۱۳۸۲). نخبه الدهر فی عجایب البر و البحر، ترجمه سید حمید طیبیان، تهران: اساطیر.

داعی دزفولی، سید عبدالله (۱۳۷۰). مجمع الابرار و تذکره الاخیار، گردآورنده حبیب الله نظیری دزفولی، بی جا: بی نا.

دهخدا، علی اکبر (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



روملو، حسن بیک (۱۳۵۷). احسن التواریخ، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران: بابک.

حسینی، خورشاه بن قباد (۱۳۷۹). تاریخ ایلچی نظام شاه، تصحیح و تحشیه توضیح و اضافات محمدرضا نصیری و کوئیچی هانه دا، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

حموی بغدادی، ابو عبدالله یاقوت بن عبدالله (۱۳۸۰). معجم البلدان، ترجمه علینقی منزوی، تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور.

حافظ ابرو (۱۳۸۰). زبده التواریخ، تصحیح سید کمال حاج سید جوادی، تهران: وزارت ارشاد اسلامی.

شامی. نظام الدین (بی تا). ظفرنامه، با مقدمه و کوشش پناهی سمنانی، تهران: بامداد. طهرانی، ابوبکر (۱۳۵۶). دیار بکریه، بتصحیح و اهتمام نجاتی لوغال - فاروق، تهران: کتابخانه طهوری.

کسروی، احمد (۱۳۸۴). تاریخ پانصد ساله خوزستان، تهران: دنیای کتاب.

کلاویخو، (۱۳۶۶). سفرنامه کلاویخو، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران: علمی و فرهنگی

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲). نزه القلوب، اهتمام و تصحیح گای لسترنج، تهران: دنیای کتاب.

مؤلف ناشناس (۱۳۵۳). هفت کشور یا صور الاقالیم، تصحیح منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.

مؤلف ناشناس (بی تا). مجمل التواریخ و القصص، تصحیح ملک الشعرا بهار، تهران: کلاله خاور.

- مير خواند، محمد بن خاوندشاه بلخي (۱۳۷۵). *روضه الصفا، تهذيب و تلخيص*
عباس زرياب، تهران: علمي.
- عبدی بیگ (نویدی) شیرازی (۱۳۶۹). *تکلمه الاخبار، تصحيح و تعليقات*
عبدالحسين نوائي، تهران: ني.
- غفاری قزوینی. قاضي احمد (۱۳۴۳). *تاريخ جهان آرا، تصحيح حسن نراق، تهران:*
کتابفروشی حافظ.
- مقدسی. ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۵). *احسن التقاسيم في معرفة الاقاليم،*
ترجمه عليتقي منزوي، تهران: کومش.
- مزاوی، ميشل (۱۳۶۳). *پيدایش دولت صفوي، ترجمه يعقوب آژند، تهران: گستره.*
- منشی قزوینی، بوداق (۱۳۷۹). *جواهر الاخبار، تصحيح و تعليقات محسن بهرام*
نژاد، تهران: ميراث مکتوب.
- نوائي، عبدالحسين، (۱۳۴۷). *شاه اسماعيل صفوي (اسناد و مکاتبات تاريخي همراه*
با يادداشت‌های تفصيلي)، تهران: بنياد فرهنگ ايران.
- نوائي، عبدالحسين، (۱۳۵۲). *شاه عباس اول (مجموعه اسناد و مکاتبات تاريخي*
همراه با يادداشت‌های تفصيلي)، تهران: بنياد فرهنگ ايران
- همدانی، رشيد الدين فضل الله (۱۳۵۸). *سوانح الافکار رشیدی، به کوشش*
محمدتقي دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی